

## سید علی محمد باب

- ۳ -

وقتی سوارهای معتمدالدوله بفارس رسیدند که در آن بلد ناخوشی و با شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند بزحمت باب را برداشتند و باصفهان آوردند معتمدالدوله او را با احترامی تمام وارد کرد

بعد از او میرزا حسین خان سید بحیی را پیغام داد که دیگر در مملکت فارس ماندن تو صورت ندارد بی آنکه آزرده شوی و آسیبی ببینی بیرون شو . سید بحیی ناچار شد و از شیراز کوچ کرده بیزد رفت . همچنان بیرون باب از بیم حسینخان باطراف پراکنده شدند . معتمدالدوله بعد از ملاقات خواستوی را امتحان نماید یک شب مجلس آراسته کرد اعیان و فضلاء اصفهان را بهممانی دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا اسد محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم گلپاسی و میرزا محمد حسن پسر ملاعلی پوری از اهل مجلس بودند .<sup>۲</sup>

باب بمجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد باب را گفت « آن مردم که طریق شریعت سیرند بیرون از دوفرفه نباشند یا مسائل شرعیة خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند که مجتهدند و اگر نه مقلد می باشند » . باب در جواب گفت که « من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس با ظن خویش عمل کند حرام دانم » . آقا محمد مهدی گفت « امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد بی آنکه

۱ - معتمدالدوله منوچهرخان گرجی در دستگاه فتحعلی شاه بی اندازه مغرب و سمت « ایچ آغاسی باشیگری » بدو مفوض بود پس از روی کار آمدن حاج میرزا آقاسی او را بحکومت اصفهان فرستادند . مردی بی نهایت سخت گیر و کاردان بود و ثروت و قدرتی هنگفت فراهم آورد . وی مؤسس چاپخانه ای بوده در طهران که بنام « چاپ معتمدی » شهرت یافت . برای تفصیل حالش رجوع کنید به « تاریخ عضدی » و کتاب « ظهور الحق » جلد سوم ، و « مدایح المعتمدیه » و کتب دیگر نوازیخ عصر قاجاریه .

۲ - در هنگام ورود باب باصفهان معتمدالدوله با امام جمعه پیشنهاد کرد که باب را بخانه خود آورد و گویا در این کار نظری خاص داشت که علما را بتجلیل باب وادارد ، میرسیدمحمد سلطان العلماء امام جمعه اصفهان هم او را استقبال کرده بخانه خود برد و علما و فقها و وجوه شهر از باب اودیدن کردند و هر چند باب مقصود خود را مخفی میداشت ولی باز مردم استنباطی کردند و خواستند تا باب تفسیر بر سوره کوثر نویسد ، پس از آن عقابند جدید باب سروصدای شدید کرد و بخصوص که سیاق نوشتن او با دیگران متباین بود مردم شکایت بعلماء بردند و علماء معتمدالدوله را بانقراض مجلس مناظره مجبور کردند ( مفتاح باب الابواب )

امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه بمطلبی بگروی و براستی عمل نمائی یا من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی؟ » . باب در جواب گفت « تو متعلم و کسودک ابجد خوانی مرا مقام ذکر و فؤاد است ترا نرسد که با من معاجزه نمائی . »

چون مناقشه اینان باینجا رسید آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود بسخن در آمده بوی گفت « بدین سخن که گفتی تأمل کن ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد بتمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ چیز نباشد که نداند، آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته ای و احاطت و جود شما بر اشیاء چنین است . میرزا علی محمد بی افزش خاطر ولکننت زبان گفت « چنین است هر چه میخواهی بپرس . میرزا حسن گفت « از معجزات انبیاء و ائمه هدی یکی طی الارض است بگویی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد، مثلا حضرت جواد قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت ، مسافتی که از طوس تا مدینه بود بکجا شد؟ آیا زمین میان این دو شهر فرورفت یا مدینه بطوس متصل گردید ؟ . چون امام (ع) بطوس رفت دیگر باره زمین بر آمد و این نتواند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه بطوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده . و اگر گوئی امام طیران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت این نیز بابراهین محکم راست نیاید . و همچنین بگوئی که امیر المؤمنین علی (ع) در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد اگر گوئی علی نبود صورتی نمود نپذیرم زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند، علی (ع) شبیده نکند و اگر بر راستی او بود چگونه بود . و همچنان در خبر است که آسمان نهادر زمان سلطان جابر بسرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطو سیر دارد . اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود . دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند پس باید آسمان را بطو سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد این سررا نیز مکشوف دار . . باب در جواب گفت « اگر خواهی این مشکلات را شفاها بگویم و اگر نه بنویسم . میرزا حسن گفت « مختار هستید . » باب قلم و کاغذ بپر داشت بنوشتن مشغول شد در آن هنگام شام حاضر کردند او سطرپی چند بنگاشت میرزا حسن بر داشته و نگاه کرد و گفت گویا خطبه ای عنوان کرده ای و حمدی و درودی آورده ای و مناجات بدر گاه قاضی الحاجات نموده ای و بمطلب خود را هیچ آشنا نکرده ای . سخن در اینجا ناتمام مانده هر یک از دائره جمع بجائی رفتند ۱

۱ - وقتی قرار انعقاد مجلس مناظره گذاشته شد عده ای از علمای اصفهان مثل حاج ملا محمد جعفر آباده ای از شرکت در جلسه امتناع کردند بدین عنوان که در صورت غلبه جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن وهنی بزرگ روی خواهد داد . اصلا گویا نقشه منوچهر خان چنین بود اما مناظره آقا محمد مهدی

چون معتمدالدوله با او متحد بود تغریب حال او نمی نمود بعد از بیرون رفتن علما  
جائی برای او معین کرد و او را در پنهانی نگاه داشت و شهرت داد باب را از شهر بیرون  
کردم<sup>۱</sup> وی در همین حال بود تا معتمدالدوله منوچهرخان درگذشت<sup>۲</sup>.  
پس فتنه بالا گرفت، حاجی میرزا آقاسی مرحوم به مرض محمد شاه مغفور البسه الله  
حلل النور رسانید که باید باب را بجائی حبس نمود که رفع این فتنه بشود و بهترین جای محکم  
قلعه چهریق را تعیین نمود<sup>۳</sup> و گفت او را بارومی برده در قلعه چهریق محبوس داشتند.  
پس از چندی شاهنشاه جهان پناه ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه با  
ولایت عهد دوات عظمی که بصاحب اختیاری مملکت آذربایجان مأموریت حاصل فرمودند  
باحضار باب اشارت دادید. او را از قلعه چهریق بحضور مبارک آوردند نمیدانم شاهنشاه  
جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم باحضار جمعی از شیخیه فرمودند<sup>۴</sup>  
در این اثنا از باب سؤال کردند «حرف و داعیه تو چیست؟» گفت «آن نوری که در  
کوه طور بر حضرت موسی علی نبینا علیه السلام تجلی کرد من بودم ...»

✽ کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود. (رجوع شود بکواکب الدریه جلد اول  
ص ۷۳ - ۷۴). پس از ختم جلسه حاضرین دو قسمت شدند قسمی بر جنون وی فتوی دادند  
مثل میرسید محمد سلطان العلماء و عده بر کفر و جوب قتلش مثل آقا محمد مهدی، اما  
معتمدالدوله بعنوان کسب تکلیف از طهران حکم را اجرا نکرد و ظاهراً امر بعیس و قید  
باب داد ولی پس از رفتن آنان وی را آزاد کرده در خانه خود نگاهداشت.

(مفتاح باب الابواب)

۱ - توقف باب در اصفهان سرو صدای روحانیون را بلند کرد. منوچهرخان بدین  
سبب سید را با چند مأمور از وسط شهر اصفهان گذرانده بطرف طهران فرستاد ولی چون  
بمورچه خورت رسید مأمورین مخفی معتمدالدوله سید را دوباره برگردانده و برا در  
عمارت خورشید مخفیانه جای داد. در طی توقف سید باب در اصفهان منوچهرخان برای  
سید زوجه متقطعه ای گرفت بنام فاطمه دختر ملاحسین روضه خوان ملقب بقهریه. پس از آنکه  
سید مجبور بترک اصفهان شد فاطمه پذیرفت که بشیر از نزد زن اول سید برود و در اصفهان  
بیش بدر خود ماند (ظهور الحق ۱۰۵). توقف باب در اصفهان چهل روز در خانه امام جمعه  
و چهار ماه و اندی در منزل معتمدالدوله بود. (کواکب ۷۵)

۲ - ربیع الاول ۱۲۶۳

۳ - فرمان حاجی میرزا آقاسی بعلمای اصفهان در باب تبعید باب بما کو در دست  
است اما راجع ببردن سید، اعتضاد السلطنه خیلی زود مطلب را گذراننده تفصیل آن  
اینست که: پس از فوت معتمدالدوله برادرش گرگین خان باب را بدست مأمورین دولتی  
داد و باب در معیت سربازان شاهسون بریاست بابابیک بیات ما کونی از راه کاشان بطرف  
طهران گسیل شد. در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف نقطه الکاف با دادن  
صد تومان رشوه باب را شب بخانه خود مهمان کرد فردا صبح دوباره برا افتادند تا  
نزدیک قصبه کلین (بضم کاف تازی و فتح لام) آمدند از آنجا سید اجازه ورود بتهران  
خواست ولی محمد شاه بدستور حاجی اجازه نداد و بیاب نامه ای نوشت که مختصر اینست: ✽

یکی از حضار گفت: بچه دلیل؟ گفت حدیث است که نوری که در کوه طور بموسی (ع) تجلی کرد آن نور یکی از شیعیان امیرالمؤمنین بود گفتند از کجا که آن شیعه تو باشی و دیگری نباشد زیرا که شیعیان فراوانند. امیراصلاحان مجدالدوله که در آن وقت منصب ایشیک آقاسی باشیگیری ولیعهد را داشت گفت:

«چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه شما بما کورفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و بدعاگویی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایندگان چون از سفر برگردیم شمارا مخصوص خواهیم خواست»

محمدبیک چاپارچی که مأمور بردن باب بما کو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها بما کورساند او هم بهمین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند بالاخره بابرا بما کورساند و در همین ما کو یا بقول سید باب ارض باسط است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. (ماه کو بحساب جمل با باسط برابر است، ما کورا همه جا در کتاب نقطه الکاف ماه کونوشته). از شعبان ۱۲۶۳ تاجمادی الاول ۱۲۶۴ باب در ما کو بود ولی چون مریدان او کتبا یا شخصاً با او مراده داشتند وی را بقلعه چهریق که باب آنرا بتطبیق عدد ابجدی جبل «شدید» نامیده برده اند و از این تاریخ تا هنگام قتل یعنی شعبان ۱۲۶۶ محبوس چهریق بود و تنها کسی که همیشه با او بود آقا سید حسین بزدی کاتب وی بود.

۱ - حضار مجلس بر طبق گفته مرحوم میرزا مهدی خان زعیم الدوله حکمت که پدر وجدش در آن مجلس شرکت داشته اند عبارت بودند از علماء: ملا محمد معقانی ملقب بحجة الاسلام رئیس علماء شیخیه، و حاج ملا محمود نظام العلماء، و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام، و میرزا محسن قاضی، و حاج میرزا عبدالکریم، و میرزا حسن زنوزی ملقب بملاباشی و پدر و جد میرزا مهدیخان. و از رجال حکومت: محمدخان زنگنه امیر نظام، و میرزا فضل الله علی آبادی ملقب بنصیر الملک وزیر ولیعهد ناصرالدین میرزا، و میرزا جعفرخان (که بعدها مشیرالدوله و رئیس شورای عالی دولتی شد) ناظر مهمام دول خارجه، و میرزا موسی تفرشی مستوفی کل، و میرزا مهدیخان ملقب به بیان الملک (نثار گرمردی از شعراء مهم اوائل دوره ناصری) منشی مخصوص.

ملا محمد از رؤساء شیخیه است که در سال ۱۲۶۸ فوت کرده و پسر او میرزا محمد تقی از اولین کسانیست که بردین باب ردیه نوشته اند. حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا نیز از علماء شیخیه بود و در طی سفری که ناصرالدین میرزا ولیعهد بنیابت پدر برای دیدار نیکلای اول که بسر کشی نواحی قفقاز آمده بود کرد وی نیز شرکت داشت. ملا محمد بعدها صورت مکالمات مجلس را ضمیمه مطالبی دیگر در رساله ای مرتب و منتشر کرد. رضاقلی خان هدایت از روی خط وی قضایای مجلس را نقل کرده است مطالبی هم که اعتضادالسلطنه نوشته کم و بیش از همان منبع است.